



Achaemenids in Ionia: From the Battle of Mycale to the Peace of Callias (479-449 BCE)

Kolsoum Ghazanfari¹

Assistant Professor, Department of History, University of Tehran

Bahram Roshanzamir

Master of Ancient Iranian History, University of Tehran

Received: April, 13, 2020; Accepted: September, 05, 2020

(pp. 65-88)

Abstract

Greco-Persian Wars are among the most important events of ancient history. The most important issue regarding studying these wars has been the scarcity of sources. While no Persian or Asian sources have mentioned these wars, Greek sources have detailed them. Herodotus ends his book with the battle of Mycale and the siege of Sestos (479 BC). Other Greek sources retell scattered accounts on these wars that make it difficult to study them after the Battle of Mycale. It is told that the Achaemenids' defeat at the Battle of Mycale and Sestos terminated the Persians' naval presence in the Aegean waters, and the maritime dominance over the main Mediterranean passage to the Black Sea and the western coast of Asia Minor (Ionia) was put an end to. But this article argues that the Achaemenids still had important bases in the Mediterranean sea which enabled them to continue the conflicts up to three decades after the Battle of Mycale until the two sides agreed to a peace called Peace of Callias (449 BC).

Keywords: Greco-Persian wars, Themistocles, Pausanias, Cimon, Pericles, Ardashir I.

1. Email of Author: k.ghazanfari@ut.ac.ir

هخامنشیان در ایونیه: از نبرد موکاله تا صلح کالیاس (۴۷۹-۴۴۹ پ.م)

کلثوم غضنفری^۱

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

بهرام روشن ضمیر

دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران

(از ص ۶۵ تا ص ۸۸)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵

علمی- پژوهشی

چکیده

جنگ‌های مادی (دولت هخامنشی با یونانیان) از مهمترین سرفصل‌های تاریخ دوره باستان است. مهمترین مسئله در بررسی این جنگ کمبود و یک‌طرفه بودن منابع است. در حالیکه هیچ منبع ایرانی و شرقی سخنی از این جنگ نزده، منابع یونانی (در رأس آنان هرودت) به تفصیل جزئیات آن را شرح داده‌اند. اما هرودت به دلیلی ناروشن کتاب خود را با نبرد موکاله و محاصره سستوس (۴۷۹ پ.م) به پایان رسانده است. دیگر منابع یونانی روایت‌هایی آشفته از این جنگ‌ها به یادگار گذاشته‌اند که بررسی جنگ‌ها پس از نبرد موکاله را دشوار می‌کند. بر اساس روایت یونانی، با شکست هخامنشیان در نبرد موکاله و سستوس حضور دریایی پارسیان در آب‌های اژه به پایان رسید و چیرگی دریایی بر شاهراه آبی مدیترانه به دریای سیاه و کرانه‌های غربی آسیای صغیر (ایونیه) از دست رفت، اما بررسی‌های انجام شده در این پژوهش نشان می‌دهد که دولت هخامنشی همچنان پایگاه‌های دریایی مهمی در مدیترانه داشت که به ادامه درگیری‌ها تا سه دهه پس از نبرد موکاله انجامید، تا اینکه سرانجام دو طرف به صلح کالیاس (۴۴۹ پ.م) تن دادند.

واژه‌های کلیدی: جنگ‌های ایران و یونان، تمیستوکلس، پائوسانیاس، کیمون، پریکلس، اردشیر یکم.

۱. مقدمه

چارلز هیگنت که کتاب مهم خود را با نبرد پلاته به پایان می‌رساند می‌نویسد: «پس از جنگ بزرگ (پلاته) سربازان ایرانی همواره در سایه هوبل‌لایت‌ها (پدیده‌نظام سنگین‌اسلحه یونانی) حرکت می‌کردند» (هیگنت، ۱۳۷۸: ۴۲۷). بیشتر تاریخ‌نگاران مدرن به پیروی از تاریخ‌نگاران کلاسیک یونانی تردیدی به خود راه نداده‌اند که هخامنشیان هرگز در زمین و دریا یارای مقاومت در برابر یونانیان نداشتند و اگر دستاوردهایی هم کسب کرده‌اند به واسطه فراوانی نیرو و ثروت و بیشتر از راه رشوه و وسوسه کردن بوده‌است. گیرشمن می‌نویسد: «آنچه داریوش و خشایارشا نتوانستند به آن دست یابند، اردشیر دوم با استعمال مفرط طلا به کف آورد» (گیرشمن، ۱۳۹۳: ۲۰۲). بالسر به درستی می‌گوید: «بخشی از شکست هخامنشیان از یونانیان در این‌جا نهفته که یونانیان روایت جنگ را نوشتند و تنها متون آنان است که باقی مانده است» (Balcer, 1989: 127). اما آیا بر اساس همان منابع یک‌طرفه یونانی باید گفت که پس از نبردهای بزرگ دوره خشایارشا، هخامنشیان در موضع دفاعی و انفعالی قرار داشتند و شکست‌هایی پیاپی را متحمل می‌شدند که صرفاً با خرج کردن طلا جبران می‌شد؟

از نه کتاب هرودت پنج کتاب به این جنگ‌ها می‌پردازد و در این میان سه کتاب پایانی به نبردهای دوره خشایارشا در سالهای ۴۸۰ تا ۴۷۹ پ.م اختصاص دارد. هرودت کتاب خود را با نبرد موکاله و محاصره سیستوس به پایان می‌رساند و دیگر منابع یونانی چون کتسیاس، توسیدید، دیودور (بر اساس روایت افوروس)، پلوتارک، پاره‌هایی پراکنده از ایسوکرات، دموستنس و دیگر خطیبان و فیلسوفان به شکلی بسیار مختصرتر، روایت‌هایی آشفته از این جنگ‌ها به یادگار گذاشته‌اند که به‌ویژه بررسی اوضاع را پس از نبرد موکاله در سال ۴۷۹ پ.م دشوار می‌کند. این فقر تاریخ‌نگاری در همان سده پنجم پ.م از سوی توسیدید هم بیان شده است (Thucydides: I/97). او مجبور شد خارج از موضوع کتابش (جنگ پلوپونزی) چند صفحه را برای جبران این کمبود اختصاص دهد (ibid: I/94-113-128-138).

در نتیجه شرح درگیری‌های نظامی سیاسی هخامنشیان و یونانیان در فاصله نبرد موکاله تا صلح کالیاس در عین اهمیت برای تاریخ یونان (اوج قدرت نظامی و یکپارچگی یونانیان) به نوعی در تاریخ‌نگاری‌ها زیر سایه جنگ بزرگ پیشین، جنگ پلوپونزی و سقوط هخامنشیان به دست اسکندر مقدونی قرار گرفته و گویا الگوی اصالتا یونانی «انحطاط هخامنشیان» در این زمینه نیز حکم‌فرما شده است.

به این ترتیب بررسی مستقل جنگ‌های مادی (Medic Wars) (که بعداً جنگ‌های پارسی Persian Wars یا یونانی پارسی Greco-Persian Wars هم خوانده شد) در برخی آثار از نبرد ماراتن در سال ۴۹۰ پ.م آغاز شده و به پیروی از هرودت با نبردهای سال ۴۷۹ پ.م (پلاته، موکاله، سستوس) پایان می‌یابد. به بیان دیگر این جنگ محدود می‌شود به تلاش هخامنشیان برای نفوذ در یونان اروپایی که در هر دو مرحله در زمان داریوش بزرگ و خشایارشا ناموفق می‌ماند. یعنی این جنگ با شکست پارسیان آغاز شده و با شکست پارسیان پایان می‌یابد (هیگنت، ۱۳۷۸؛ Sekunda, 2002; Vlassopoulos, 2013). حال آنکه شواهدی هست که باعث تأمل بیشتر در مسأله می‌گردد و می‌تواند چرایی سکوت و آسفتگی روایت‌های یونانی را در این مورد تا حدودی روشن کند.

۲. پیشینه پژوهش

از زمان ظهور پژوهش‌های نوین درباره هخامنشیان، تاریخ نظامی آنان به‌ویژه در ارتباط با یونانیان عصر کلاسیک مطرح بوده است. در این میان به دلیل منابع یونانی که به موضوع جنگ‌های هخامنشیان و یونانیان می‌پرداختند بخش بزرگتر کار به دست یونان‌شناسان و نه هخامنشی‌شناسان انجام شده است. موضوع مورد نظر در این مقاله یعنی حضور هخامنشیان در ایونیه پس از نبردهای موکاله و سستوس بیشتر به صورت جنبی در آثاری که به تاریخ نظامی یونان شامل موضوعاتی چون اتحادیه دِلوس (یا امپراتوری آتن)، آتن در دوره کیمون و پریکلس (Pericles)، جنگ پلوپونزی میان آتن و اسپارت و همچنین پژوهش‌هایی که به صلح کالیاس پرداخته‌اند، بررسی شده است. در واقع بحث بر سر مفاد پیمان صلح کالیاس که به سال ۴۴۹ پ.م میان دولت هخامنشی و دولت آتن منعقد شد می‌تواند تا حدودی به کمک موضوع این مقاله بیاید. پژوهشگرانی چون ویدگری (Wade-Gery, 1940, The Peace of Kallias, 1940)، کری متینگلی (Cary, 1945, The Peace of Callias)، استاکتن (Stockton 1959, The Peace of Callias)، ادی (Mattingly 1965, The Peace of Kallias)، موریسون (Murison 1971, The Peace of Callias: Its Historical Context)، میگز (Meiggs 1972, Athenian Empire)، گلداستاین (Goldstein 1974, Athenian-)، پرلمن (Perlman 1976, On Bribing Persian Peace Treaties: Thuc. 8.56.4 and 8.58.2)، سیلی (Sealey 1976, A History of the Greek City States, ca. Athenian Ambassadors)، تامسون (Thompson 1981, The Peace of Callias in the Fourth 700-338 B.C.)

Meister 1982, Die Ungeschichtlichkeit des Kalliasfriedens und) میستر (، (Century، (deren historische Folgen فاینلی (Finley, 1983, *Politics in the Ancient World*)، بادیان (Badian 1987, *The Peace of Callias*)، بُسُورث (Bosworth 1990, Plutarch,)، هالند (Holland 2005) و کاکول (Cawkwell,)، (Callisthenes and the Peace of Callias) همه از نگاهی یونان‌شناسانه به بحث در این مورد پرداخته‌اند و پژوهش‌های آنان نیز تا حدودی رویکردی یونان‌محور (Hellenocentrism)^۱ دارند. بر این اساس نگاهی مستقل به این موضوع در پژوهشی مستقل با رویکردی انتقادی به منابع یونانی و پژوهش‌های یونان‌شناسانه ضروری جلوه می‌کند.

۳. پس‌زمینه جنگِ هخامنشیان و یونانیان بر سرِ ایونیه

ایونیه، عبارت بود از کرانه‌های غربی و جنوب غربی آسیای صغیر در کنار آب‌های مدیترانه، اژه و مرمره که از چندین سده پیش از رسیدن هخامنشیان به آن منطقه، به تصرف اقوام یونی (Ionic) درآمده بود. هخامنشیان در آثار خود به یونانیان با سه صفتِ یونانیان خشکی‌نشین^۲، یونانیان دریانشین (ساحل و جزیره)^۳ و یونانیان فرادریا^۴ اشاره کرده‌اند. یونانی‌ها شهرهایی بزرگ و ثروتمند در این منطقه ساخته و بومیان را به طور کامل اخراج یا به اقلیتی تحت تسلط خود تبدیل کرده بودند. شهرهای بزرگی چون افسوس (Ephesus)، میلِتوس (Miletus)، فوکایا (Phocaea)، موتیلن (Mytilene)، اریتره (Eretria)، مگنِزیا (Magnesia) و هالیکارناسوس (Halicarnassus) و جزیره‌های ساموس (Samos) و خیوس (Chios) و رودس (Rhodes) و بخشی از جزیرهٔ قبرس در هزارهٔ یکم پ.م به تصرف یونانیان درآمده بود. نگاهی به نقشهٔ پراکندگی شهرهای یونان نشان می‌دهد که بخش بزرگی از شهرهای یونانی‌نشین در آسیا بودند. از این رو، سخن گفتن از لشکرکشی داریوش و خشایارشا به یونان و شکست هخامنشیان در اهداف خود برای چیرگی بر یونان، زمان‌پیشانه و ناشی از یک فهم مدرن (سدهٔ نوزدهم به بعد) است که به دلیل تولد یونان مدرن در اروپا ایجاد گشته است. واقعیت آن است که جهانِ یونانی باستان شامل سرزمین‌های آسیایی هم می‌شد که زادگاه بزرگانی چون فیثاغورث (Pythagoras) از ساموس، هراکلیتوس (Heraclitus) از افسوس، تالس (Thales)، آناکسیماندر (Anaximander)، آناکسیمینس (Anaximenes) و هکاته (Hecataeus)، همه از میلِتوس، کتسیاس از کنیدوس (Cnidus) و البته هرودت از هالیکارناسوس

هخامنشیان در دوره کورش بزرگ و کمبوجیه این بخش بزرگ از جهان یونانی را به زیر پرچم خود آوردند.

کمتر توجه می‌شود که پارسیان چه در دوره کورش در آسیای صغیر (Herodotus: I/ 169-176) و چه در دوره کمبوجیه در مصر (Ibid: III/ 11-13) بر سپاهیان یا مزدوران یونانی پیروز شده بودند (برن، ۱۳۸۷: ۳۵۵). در ادامه داریوش بزرگ، قلمرو خود را تا یونان شمالی گسترش داد و شورش استقلال‌خواهانه ایونیه را با کامیابی سرکوب کرد (Herodotus: III/ 11-13). بنابراین ماراتن و سپس سالامیس نخستین نبردهای پارسیان و هم‌پیمانان‌شان با یونانیان یا نخستین یورش هخامنشیان به «آنچه یونان بتوان خواند» (Cawkwell, 2006: 87) نبودند. تلاش پارسیان برای توسعه این نفوذ به دو شبه‌جزیره آتیکا و پلوپونز در فاصله سال‌های ۴۹۰ تا ۴۷۹ پ.م ناموفق ماند و پس از نبردهای موکاله و سستوس، دو تمدن دوباره به وضعیت درگیری برای چیرگی بر منطقه حساس‌تر، ثروتمندتر و استراتژیک‌تر ایونیه بازگشتند. کاکول داستان‌سرایی هرودت را که طی آن داریوش بزرگ کسی را مامور کرده بود هر روز انتقام از نبرد ماراتن یونانی‌ها را به او تذکر دهد، بی‌اساس می‌خواند و می‌نویسد «شاه مسائل مهمتری داشت» (ibid: 1). با این حال به نظر می‌رسد، یونان اتفاقاً برای هخامنشیان مهم بود. ولی یونان نه به معنای خاک آتیکا و پلوپونز. که به معنای شریان بازرگانی بسیار مهم دریای سیاه - بسفور - مرمره - داردانل - اژه - مدیترانه شرقی.

به این ترتیب، برخلاف نمایش‌نامه‌های ادبی یونانی چون پارسیان اثر آیسخلوس (Aeschylus) و تبلیغات سیاسی آتن که در اثر هرودت بازتاب یافته، جنگ‌های سال ۴۷۹ پ.م که پایانی بر ماجراجویی خشایارشا در بخش اروپایی یونان بود، اهمیت کمتری داشته و باید رقابت قدرت‌ها برای کنترل بخش‌های دیگر در مقطع بعدی را مهم‌تر بدانیم. رقابتی که ۹۲ سال به درازا انجامید.

۴. مرحله نخست: ۴۷۹ تا ۴۵۹ پ.م.

به گزارش منابع یونانی، پس از رویدادهای سال ۴۷۹ پ.م دولت-شهرهای یونانی به رهبری آتن نسبت به بنیانگذاری یک اتحادیه به منظور ادامه جنگ با هخامنشیان یا آنچه «پاتک یونان» (The Greek Counterattack) خوانده می‌شود، اقدام کردند. تاریخ‌نگاری مدرن این اتحادیه را به دلیل گردآمدن اعضای آن (نمایندگان دولت-شهرها) در جزیره دلوس، «اتحادیه دلوس» (Delian League) نامیده است. به روایت هرودت

(Herodotus: IX/104) و توسیدید (Thucydides: I/89) در همین زمان شورش دوم ایونیه بر ضد شاه بزرگ رخ داد. در تراژدی پارسیان، آیسخلوس شاعر می‌سراید: «قدرت شاه در آسیا (یونان آسیایی) مطلقاً در هم کوبیده شده و دیگر نه خبری از قوانین پارسی است، نه خراج پارسی» (Aeschylus: XI/584-94). با این حال به نظر می‌رسد نخستین کنش‌های اتحادیه نه آزادسازی بخش شرقی جهان یونانی، که غارت به منظور افزایش ثروت باشد. سیلی (Sealey, 1976: 242) به درستی بیان می‌کند که روایت توسیدید (Thucydides: I/ 94) در مورد اینکه پائوسانیاس (Pausanias) اسپارتی بخش عمده قبرس را به سال ۴۷۸ پ.م فتح کرده، درست نیست و یونانیان تنها نسبت به غارت ساخلوهای قبرس و بردن ثروت‌های آن (احتمالاً به دلوس) اقدام کرده‌اند. چندی بعد فینیقیان دوباره ساخلوهای قبرس را برپا کردند و به زیر فرمان هخامنشیان درآمدند (برن، ۱۳۸۷: ۳۹۵). در ادامه روایت توسیدید، دولت شهرهای به‌پاخاسته ایونیه به کلی از اسپارت که هم‌تبارشان نبود (اسپارتی‌ها از قوم دوری بودند و اهالی ایونیه خود را مانند آتنی‌ها یونی می‌دانستند) دلزده شدند (Diodorus: XI/41) و اسپارت هم انگیزه‌ای برای ادامه جنگ نداشت و بدین ترتیب آتن رهبری مبارزه را به دست گرفت و نخستین گام را برای تبدیل اتحادیه دلوس به امپراتوری آتن برداشت (Thucydides: I/ 96-97). در این زمان، هنوز بخش‌هایی از یونان اروپایی متحد هخامنشیان بود. آتنیان نخست به فرماندهی آریستیدس (Aristides) و سپس کیمون (Cimon) پسر میلیتادس (Miltiades)، به ایون (Eion) در تراکیه (Thrace) و جزیره اسکوروس (Skyros) در اژه لشکر کشیدند و مردمان آنجا را به بردگی گرفتند (ibid: 98). برای درک واقعیت آزادی‌بخشی اتحادیه دلوس یا به بیان بهتر امپراتوری آتن باید به رفتار آتن در این سالها با دولت-شهرهای یونانی نگریست. آتنیان شهر کاروستوس (Karystos) در منطقه اوبویا (Euboea) را به زور اسلحه وارد اتحادیه کردند و وقتی جزیره ناکسوس در اژه به سال ۴۶۹ پ.م اعلام کرد که از اتحادیه خارج می‌شود، آتن به محاصره آن پرداخت و مجبورش کرد به اتحادیه برگردد (ibid). درحالی‌که ورود و خروج به اتحادیه یونانی، قانوناً آزاد بود. شش سال بعد همین بلا بر سر جزیره تاسوس (Thasos) در شمال اژه که بر ضد سلطه آتن شوریده بود هم آمد.^۵

انتقال ذخایر اتحادیه از دلوس به آتن به بهانه امنیت بیشتر (Plutarch: 12/1-2) در سال ۴۵۴ پ.م و لغو قرارداد همبستگی اسپارت و آتن بر ضد پارس (Thucydides: I/ 102-103) که در ادامه به احیای اتحادیه پلوپونزی (به رهبری اسپارت) انجامید، نهایتاً

نخستین جنگِ پلوپونزی را میان دو اتحادیه برافروخت (see Plutarch, *Cimon*: 16f) و پایانی تلخ بر رویای «یونان یکپارچه» شد. در نتیجه دولتِ هخامنشی ظرفیتی بیش از پیش یافت که هم در میدانِ رزم بیش از پیش امیدوار باشد و هم در میدان سیاست، از راهبرد «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بهره بگیرد (Dandamayev, 1989: 256). راهبردی که بعدها به بهترین نحو توسط تیسافرن در اواخر سده پنجم و اوایل سده چهارم در قبالِ یونان اجرا شد.

نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد این است که آیا چنانکه هرودت و توسیدید به شکل تلویحی اشاره کردند، پس از سال ۴۷۹ پ.م شهرهای یونانی‌نشین آسیا با قیامی دوباره از سلطهٔ هخامنشیان آزاد شدند؟ مسألهٔ بغرنج به بندی عجیب از هرودت برمی‌گردد که در مورد شهرهای ایونیه می‌نویسد: «شهربها قلمروی خود را با فرسنگ اندازه می‌گرفتند و بر این اساس خراج هر شهر را تعیین می‌کردند و ایشان [دولت شهرها] از زمان آرتافرن تا امروز بر همین منوال می‌پردازند» (Herodotus: XI/42). به گمانِ برن، از آنجا که هرودت کتابش را پس از آزادی ایونیه به دست آتن نوشته، این گفته عجیب است! (برن، ۱۳۸۷: ۳۷۰-۳۷۱) و این یعنی نویسندهٔ تاریخ کمبریج استقلالِ کاملِ ایونیه از هخامنشیان در این مقطع را مسلم می‌داند. مسألهٔ دوم به توسیدید برمی‌گردد که هنگام شرح ماجرای گریختن تمیستوکلس از دست آتنی‌ها در زمان اردشیر یکم، می‌نویسد که او به هزار زحمت و با زیرکی، ناخدای یک کشتی باری در ناکسوس را که در تصرف ناوگان آتنی بود، مجبور کرد تا دور از چشم نیروهای یونانی به سوی افسوس برود و به محض پیاده شدن در آنجا در معیتِ یک پارسی قرار بگیرد و نامه‌ای به شاه بزرگ بنویسد (Thucydides: I/137). در اینجا هم باید شگفت‌زده شد که چرا افسوس از مهمترین و بزرگترین شهرهای ایونیه در کرانهٔ اژه، باید ساحلِ امنی برای یک فراری از آتن باشد؟ همچنین بنابر آنچه توسیدید و پلوتارک نوشته‌اند، پائوسانیاس قهرمانِ پلاته پس از لشکرکشی به قبرس، در سال ۴۷۸ پ.م منطقهٔ ژئوپولتیکی بیزانتیوم (گذرگاه غله از دریای سیاه به یونان) را فتح کرد. ولی در آنجا رفتارش به کل دگرگون شده، اسیران ایرانی را با این بهانه که گریخته‌اند، در واقع آزاد کرد (ibid: I/95). او گویا با مگاباتس (Megabates) شهرِ داسکیلئون (Daskyleion) مراوده داشت و از دختر او خواستگاری کرد (برن، ۱۳۸۷: ۳۹۵).

پائوسانیاس در ادامه یا با راهنمایی آن شهر ب ایرانی و یا به شکل خودسرانه اقدام به نوشتن نامه‌ای به خشایارشا کرد: «پائوسانیاس، فرمانروای اسپارت، برای خوشایند تو این مردان را که به اسارت او درآمده‌اند به نزد تو می‌فرستد. به تو پیشنهاد می‌کنم اگر موافق هستی دخترت را به همسری بگیرم و اسپارت و بقیه یونان را زیر دست تو سازم. معتقدم اگر من و تو با هم شور کنیم و نقشه‌ای بکشیم از عهده این کار می‌توانم برآیم. اگر با این اندیشه موافقی، مردی شایان اعتماد به کنار دریا بفرست تا در آینده از طریق او با هم تبادل رای کنیم» (Thucydides: I/ 97 & I/ 128). البته که محتوای این نامه حاصل ذهن خلاق تاریخ‌نگاران یونانی است که محتوای آنرا حدس زده‌اند. چون نامه فرستاده شده به دربار پارس قطعاً نمی‌توانست به دست یونانیان بیافتد. با این حال اشاره‌ی توسیدید به پاسخ خشایارشا به پائوسانیاس نشان می‌دهد که نامه‌نگاری وجود داشته است:

«شاه خشایارشا به پائوسانیاس می‌گوید عمل تو در نجات دادن مردانی که از بیزانتیوم از طریق دریا به نزد من فرستاده‌ای برای همیشه به پاس نیکویی تو در خاندان ما ثبت خواهد شد. آنچه نوشته‌ای مرا خوش آمده است. هیچ روز و هیچ شبی نباید تو را از وعده‌ای که به من داده‌ای باز دارد. احتیاج به سیم و زر و سرباز نیز در هر جا که مورد نیازت باشد مانع تو نخواهد بود. آرتابازوس را که مردی شایان اعتماد است. به سوی تو فرستاده‌ام، به او اعتماد کن و منافع خودت و منافع مرا در بهترین طریقی که برای هر دوی ما موفقیت‌آمیز باشد پیش ببر» (ibid).

در اصل بودن این نامه ممکن است مناقشه شود. اومستد سالها پیش با نقد درونی این نامه، با روش‌های تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان، عناصر و اجزای درونی آن را با دیگر موارد مشابه (نامه‌ی داریوش به گاداتاس، نامه‌های هخامنشی در عهد عتیق و کتیبه‌های میخی) تطبیق می‌دهد و احتمال اصل بودن نامه را بیشتر می‌داند (Olmstead, 1933: 154-161). به زودی آرتابازو (Artabazos) پسر فرناک (Pharnakes) با حفظ سمت نمایندگی تام خشایارشا در بیزانتیوم، جای مگاباتس در شهر بی داسکیلیون را نیز گرفت.

پرپیداست که جایگزینی دیپلماسی به جای نظامی‌گری از دوره خشایارشا آغاز شده بود. قهرمان پلاته (پائوسانیاس) که هرودت آن‌همه رشادت‌ها به او نسبت داده بود (Herodotus: IX)، جامه‌ای پارسی به تن می‌کرد، به سبک پارسیان به بزم می‌نشست و به هنگام گذر کردن از تراکیه نگهبانانی پارسی و مصری در بر خود می‌داشت (Thucydides: I/129). سپس او به اتهام خودسری و بدرفتاری و همچنین شایعه ارتباط با پارس به اسپارت فراخوانده شد. به نظر می‌رسد اینکه پائوسانیاس خطر بازگشتن به میهن را به جان خرید، درحالی‌که می‌توانست همان‌زمان به دولت هخامنشی پناهنده

شود، ناشی از یک سیاست راهبردی بلندمدت و نه منافع شخصی زودگذر بوده است. سردار اسپارتی از اتهام خطرناک خیانت تبرئه شد، ولی به جهت بدرفتاری، از فرماندهی نیروهای نظامی برکنار گشت (Ibid: I/ 95). او چندی صبر کرد و سپس بدون اجازه دولت اسپارت به بیزانتیوم لشکر کشید و این بار چندین سال به شکل غیر رسمی، ژاندارمی منطقه سوق الجیشی بوسفور را در کنترل گرفت (برن، ۱۳۸۷: ۳۹۶). سپس هنگامی که نیروهای آتن، بیزانتیوم را به محاصره درآوردند، او به کولونیا (Kolonia) در تروآ (Troas or Troad) رفت و آنجا هم به ادامه مذاکرات با هخامنشیان پرداخت (Thucydides: I/131). این یعنی در آن زمان تروآ در جنوب هلسپونت در ایونیه تحت مدیریت اتحادیه دلوس نبود. توسیدید می‌نویسد که وقتی از اسپارت ماموری نزد او فرستادند، او گمان برد که می‌تواند از این مخمصه نجات یابد و حیثیت خود در میهن‌اش را بازیابد، پس بازگشت (Ibid). البته این بار او گرفتار شد تا یونانیان این «قهرمان ملی پیشین» را به اتهام خیانت بکشند (Thucydides: I/132-134).

توسیدید می‌نویسد با کشف شدن نامه‌های ردوبدل شده میان سردار اسپارتی و شاه بزرگ، راز خیانت تمیستوکلس (Themistocles) آتنی هم برملا شد و نمایندگان اسپارت، از دولت آتن خواستند که قهرمان آتنی نبرد حماسی سالامیس نیز به همان جرم ارتكابی همتای اسپارتی محاکمه شود (Thucydides: I/135). تمیستوکلس پیش از آن در سال ۴۷۱ پ.م به دلیل منفور بودن در آتن در برنامه سالانه اوستراسیسم (Ostracism) با رای شهروندان تبعید شده بود (Plutarch, *Themistocles*: 22). به روایت دیودور (Diodorus: XI/56) در زمان خشایارشا، و به روایت معتبرتر توسیدید (Thucydides: I/137)، در زمان اردشیر یکم بود که دشمنان تمیستوکلس موفق شدند دولت آتن را برآن دارند که این سردار بزرگ را برای محاکمه به جرم خیانت به شهر فرا بخواند. تمیستوکلس در این حد اعتراف کرد که با پائوسانیاس به نفع شاه بزرگ و به زیان یونان، نامه‌نگاری می‌کرده است (Diodorus: XI/55). اگرچه دیودور (Ibid: XI/58-59) و پلوتارک (See Plutarch, *Themistocles*) تلاشی نافرجام برای تبرئه این چهره مهم تاریخ آتن و کل یونان کرده‌اند، منبع موثق‌تر یعنی توسیدید اصلاً جایی برای دفاع از تمیستوکلس نمی‌گذارد (Thucydides: I/138). به راستی اگر تمیستوکلس به توطئه پائوسانیاس تن در نمی‌داد، پس چرا آن را برملا نکرده و سکوت کرده بود؟ دست‌کم اشعار تیموکرئون (Timocreon) شاعر آتنی را داریم که چنین می‌سراید: «از

تمیستوکلس سخنی به میان نمی‌آورم، چه حقیقتاً منفور است. زیرا خائنی است واقعی، مردی است شرور و دروغ پرداز...». همین شاعر پس از مطرح‌شدن رسمی اتهام خیانت تمیستوکلس می‌سراید: «پس تیموکرون تنها کسی نبود که با مادها بر پیمانی رسمی سوگند خورد، از من شرورتر هم بوده است. من تنها رویاه صحرا که دم به تله داد نبودم» (Plutarch, *Themistocles*: 21-22). همچنین نباید دولت‌مرد اسپارتی گنگولس (Gongylos) را از یاد برد که مانند تمیستوکلس پس از پایان جنگ خشایارشا با یونان از میهن تبعید شده و به هخامنشیان پناهنده شد و آنان به پاداش خدماتش قلمرویی در ایونیه به نام پرگامون (Pergamon) در جنوب تروآ به او بخشیدند تا شهریی خاندانی خود را تا زمان اسکندر مقدونی برپا دارد (Dignas & Smith, 2012: 120-122).

ظاهراً این دو سردار بزرگ اسپارت و آتن، با هماهنگی دولت هخامنشی و زیر نظر مستقیم آرتهمبازو شهرب داسکیلیون، برای تثبیت یا احیای نفوذ هخامنشیان در جهان یونانی تلاش می‌کردند. او پس از وارد شدن به آسیا به اردشیر یکم می‌نویسد: «تمیستوکلس به سوی تو می‌آید. من هنگامی که مجبور بودم در برابر حمله پدرت از خود دفاع کنم بیش از همه یونانیان به خاندان تو بدی کرده‌ام. ولی وقتی که او عقب‌نشینی می‌کرد و من از خطر جسته بودم و او در معرض خطر قرار داشت، نیکی بزرگتری به او کرده‌ام...». توسیدید ادامه می‌دهد (Thucydides: I/137) که در اینجا تمیستوکلس به دروغ ادعا می‌کند که با ممانعت از تخریب پل داردانل پس از نبرد سالامیس (See Herodotus: VIII/110)، جان خشایارشا را نجات داده است «اکنون یونانیان مرا به جهت دوستی تو تعقیب می‌کنند و و من می‌توانم خدمت‌های بزرگی به تو بکنم...» (Thucydides: I/137).

شاید بتوان گمانه زد که حتی در فردای سالامیس هم این سیاستمدار باهوش به دنبال برقراری پیوند با دولت هخامنشی برای روز مبادا بود و شاید هم چنانکه هواداران او گفته‌اند با سیاستی درست، خشایارشا را از اروپا بیرون راند تا جلوی ویرانی اروپا را بگیرد. ولی نگاه به سیمای او در زندگی‌نامه‌اش که پلوتارک برای ستایش او نوشته، نشان می‌دهد که بیش از اینکه سیاستمداری میهن‌پرست باشد، یک سیاست‌پیشه پراگماتیست بوده است. کافی‌ست شرح احوال او با میهن‌پرست درویش مسلکی چون آریستیدس و یا با سردار پر شر و شوری چون کیمون مقایسه شود. چه آنان هم طعم

تلخ تبعید از میهن را پس از آن همه خدمات چشیدند ولی به دربار دشمن پناه نبردند
(See Plutarch, *Aristides & Cimon*).

تمیستوکلس یک سال در قلمرو هخامنشی ماند، زبان پارسی آموخت و سپس به دربار شاهنشاه رفت و آنجا بیش از هر یونانی دیگری مورد لطف قرار گرفت. سردار آتنی سپس به عنوان مامور پیگیری سیاست‌های دولت هخامنشی در ایونیه به مگنزییا (Magnesia) در ۱۵ کیلومتری افسوس فرستاده شد و خراج دو شهر دیگر، یعنی مویوس (Myos) و لامپساگوس (Lamsagos) در ایونیه را نیز به او بخشیدند (Thucydides: I/138; Diodorus: XI/57). این سردار جنجالی یونانی در ایونیه درگذشت. روایت توسیدید نسبتاً منصف لحنی کاملاً متناقض با دیودور دارد. درحالیکه توسیدید می‌گوید تمیستوکلس واقعا به دنبال تحقق آرمان‌های هخامنشیان در یونان بود و حتی شنیده شده که به جهت اینکه نتوانست به آن اهداف برسد خودکشی کرد (Ibid: I/138)، دیودور تاریخ‌نگار پان‌آتن که با انواع قصه‌های پرآب و تاب تلاش کرده قهرمان آتنی را دشمنِ پارس و همچنان وفادار به یونان نشان دهد، می‌گوید چون شاه بزرگ سوگند خورده بود که به همراه تمیستوکلس یونان را فتح خواهد کرد، او با خون گاو خودکشی کرد و یونان را نجات داد (Diodorus: XI/58). هرچه باشد منطقه یاد شده همچنان در قلمرو شاه بزرگ بود. حال آنکه بر اساس آنچه توسیدید (Thucydides: I/100) و سپس مفصل‌تر دیودور (Diodorus: XI/71) و پلوتارک (Plutarch, *Cimon*: 12) روایت کرده‌اند، نیروهای آتنی به فرماندهی کیمون در اواخر دوره خشایارشا (۴۶۹ یا ۴۶۶ پ.م) در فاصله‌ای بسادورتر از ایونیه در دهانه رودخانه اوریمدون در پامفولیا (Pamphylia) به ناوگان فینیقی هم‌پیمان پارسیان یورش برده و کل نیروهای آنان به‌توان ۲۰۰ کشتی را نابود کرده و در زمین و دریا نیروهای شاهنشاهی را شکست داده بودند تا آب‌های مدیترانه شرقی و شمال قبرس و کرانه جنوبی آناتولی در اختیار اتحادیه دلوس قرار گیرد. بر اساس روایت پلوتارک (Plutarch, *Cimon*: 13) که مورد تایید بادیان است (Badian, 1993: 73)، پس از اوریمدون، خشایارشا قرارداد صلحی تحقیرآمیز با آتن بست و همه سرزمین‌های از دست رفته شامل ایونیه را واگذار کرد. با این حال چنان‌که کاکول می‌گوید رخداد‌های جنگی موجود در روایت پلوتارک با ترتیب رخدادها در توسیدید هم‌خوانی ندارد، و در نتیجه چنین قرارداد صلحی نمی‌توانسته وجود داشته باشد (Cawkwell 1997: 132-137-138).

چنان که پیشتر دیدیم برخی بندها از همان آثار کلاسیک، به شکل غیر مستقیم کنایه از آن دارد که دولت هخامنشی در همین دهه‌ها همچنان در ایونیه قدرت داشت و چیرگی آن بر این سرزمین‌ها همیشه و همه‌جا قطعی و کامل نبود. باید دقت داشت که از دست دادن خراج سرزمین‌هایی پرجمعیت و ثروتمند آسیای صغیر به همراه هزینه‌های گزاف شکست نظامی از یونانی‌ها که در آثار یونانی بسیار هولناک جلوه داده شده قاعدتاً می‌بایست فعالیت‌های عمرانی هخامنشیان (به‌ویژه در تخت جمشید) را متوقف یا کند می‌کرد. سنگ‌نوشته دژیو از خشایارشا (XPh) که همچنان «ایونیه» را جزو سرزمین‌های تابعه می‌داند (Schmitt, 2009: 166)،^۶ نیز نکته دیگری است.

۵. مرحله دوم: ۴۵۹-۴۴۹ پ.م

پلوتارک نقطه بی‌بازگشت در رقابت‌های نظامی و سیاسی هخامنشیان و یونانیان را مرگ کیمون قهرمان آتنی می‌داند و نه انعقاد یک پیمان صلح. در این روایت کاملاً تراش‌خورده و متاخر یونانی، آتن و یونان از زمان نبردهای بزرگ پلاته و موکاله تا عقد صلح کالیاس یعنی به مدت ۳۰ سال (۴۴۹-۴۷۹ پ.م) در برابر هم‌آورد نیرومند شرقی‌شان، پیاپی پیروزمند و مهاجم بودند تا بلاخره شاه‌بزرگ را مجبور کردند که به صورت رسمی و دوزوره هم آنچه به صورت دوفاکتو بدست آمده بود، یعنی آزادی کل زمین و دریا‌های یونانستان را تایید کند. بر اساس این روایت، فقدان بزرگمردی جنگاور چون کیمون و البته غرق‌شدن یونان در جنگ‌های داخلی باعث شد تا دستاوردی بیش از این کسب نگردد (Plutarch, *Cimon*: 19). حال آنکه منطقی‌تر است که آتن عمده‌تاً دموکراتیک را بسته به بودن یا نبودن یک سردار ندانیم و پاسخ را در درگیری‌های ناموفق آن دولت با هخامنشیان در دهه ۴۵۰ پ.م بیابیم.

در زمانی نامعلوم (بین سالهای ۴۶۳-۴۵۹ پ.م) ایناروس (Inaros II) لیبیایی پسر پسامتیک^۷ قدرت را در بخشی از مصر در دست گرفته و نیروهای دریایی اتحادیه دلوس را که در قبرس حضور داشتند با دویست (Thucydides: I/96-97; Diodorus: XI/71) یا سیصد کشتی (Diodorus: XI/74) در کنار خود دید. آنان پارسیان و «مصریانی» که به طغیان نپیوسته بودند را به ممفیس عقب راندند و دوسوم شهر را در کنترل گرفتند (Thucydides, I/97; III/104-105). ولی موفق به فتح ارگ سلطنتی دژ سپید شهر نشدند (Diodorus: XI/75). گزارشی موثق ولی بسیار مختصر از این رویداد را در توسیدید (Thucydides: III/104-105, 109-110-112)، و ایسوکرات (Isocrates: 77-86) و کمی

مفصل‌تر در دیودور (Diodorus: XI/71-77) می‌یابیم. هرودت که معاصر با این جریانات بود، هم از این رخداد مهم آگاه بوده و به صورت پراکنده در کتابش به آن اشاره کرده است (Herodotus: III/12-15)، اما قابل تأمل است که پدر تاریخ، علاقه‌ای به شرح دادن فرجام این «فاجعه» ندارد. آگاهی او از اینجا هویدا می‌شود که اردشیر یکم را در کنار خشایارشا و داریوش قرار می‌دهد و می‌گوید هر سه ضربات بی‌سابقه‌ای به یونان زدند (Idem, XI/ 99). نخستین عملیات نیروهای پارسی به فرماندهی هخامنش شکست خورد ولی چهار سال بعد، سرداری به نام مگابیز وارد مصر شد (Thucydides: I/ 109) (دیودور آرتاباز را هم کنار مگابیز قرار می‌دهد (Diodorus: XI/ 77) تا مصریان پس از دیدن توان نظامی هخامنشیان دست از نبرد بکشند و یونانیان را تنها بگذارند (Ibid). نیروی زمینی پارسیان دژ سپید ممفیس را به چنگ آورد و یونانیان را به جزیره‌ای در دلتای نیل به نام پروسوپیتیس (Prosopitis) عقب راند و آنجا را محاصره کرد. محاصره‌ای که ۱۸ ماه به درازا کشید تا پارسیان با تمهیدی ویژه آبراه منتهی به جزیره را خشکاندند و کشتی‌های یونانی را به گل نشانندند (Thucydides: I/109; Diodorus: XI/77). «فاجعه آتنی در مصر»^۸ در ششمین سال شورش مصر رخ داد. ایسوکرات در کتاب *گفتار درباره صلح* روایت می‌کند که ۲۰۰ کشتی سهردیغه با سرنشینان‌شان (اشاره به فاجعه مصر) و ۵۰ کشتی نزدیک قبرس (اشاره به سالامیس قبرس) نابود شدند (Isocrates, *On the Peace*: 86). توسیدید می‌گوید از کل سپاه یونانی «مُشتی» توانستند از طریق لیبی خود را به شهر کورنه (Cyrene) برسانند (Thucydides: I/109-110). جالب آنکه دیودور در روایت متأخر خود می‌نویسد که پارسیان جرات حمله به یونانیان را نیافتند و اجازه دادند آنان برگردند و همه نیز به سلامت به یونان برگشتند (Diodorus: XI/77). این تنها باری نیست که دیودور پان‌آتن تا آنجا که می‌تواند یک واقعیت تلخ را به سود آتن دگرگون می‌کند. در شرح نبرد تانگارا در همان زمان درگیری دولت هخامنشی و آتن در مصر میان اسپارت و آتن، با آنکه توسیدید به روشنی از شکست آتن آنهم با نیروهایی بیشتر خبر می‌دهد (Thucydides: I/108)، دیودور می‌نویسد دو طرف تلفات سنگینی داده و با سررسیدن شب میدان را ترک کردند (Diodorus: XI/80).

سپس اتحادیه دلوس ۵۰ کشتی دیگر به یاری یونانیان مصر فرستاد، بی‌آنکه خبر از فرجام ماجرا داشته باشد و دقیقاً همان سرنوشت برای اینان نیز تکرار شد و به قول توسیدید در مصب رود مندس (Mendes) در زمین و دریا مورد حمله پارسیان قرار

گرفتند و به جز چند کشتی، بقیه نابود شدند (Thucydides: I/110). پژوهشگران البته روایت شاذِ دیودور را نمی‌پذیرند، ولی تلاش بسیاری شده که از شدتِ فاجعه کاسته شود و تلفات یونانی به نصف تا یک‌چهارم کاهش یابد (Westlake, 1950: 209-215; Salmon, 1965: 90-192). چه اگر ۲۰۰-۲۵۰ کشتی با حدود ۲۰ هزار نفر نیرو نابود شده باشند، این یعنی شکستی به بزرگی حماسه‌های یونان چون نبردهای سالامیس و موکاله رخ داده و انتقام آن‌ها ستانده شده بود. اما برای اینکه بدانیم، پیروزی‌های هخامنشیان بر آتن منحصر به چند نبرد نیست، بلکه یک پیروزی عمیق و سراسری در همهٔ زمینه‌هاست، باید به خبری از توسیدید و دیودور توجه کنیم که بنابر آن شاه بزرگ، پس از آغازِ درگیری‌اش با آتن در مصر، سفیری به نام مگابازوس (متفاوت از مگابازوس سردار سپاه) با پولی هنگفت به اسپارت روانه کرد تا آن دولت را برآن دارد یک جبههٔ جنگی دیگر پیش روی آتن بگشاید. دیودور می‌گوید اسپارت نه پول را گرفته و نه حاضر به هیچ همکاری با هخامنشیان شد (Diodorus: XI/74). توسیدید هم به شکل کلی همین خبر را روایت می‌کند ولی می‌گوید مگابازوس مقداری از پول را در یونان بیهوده خرج کرد (Thucydides: I/109). البته اینکه به قول توسیدید آتش جنگِ نخستِ پلوپونزی دقیقاً پس از اعزام نیروهای آتنی به مصر برای کمک به ایناروس بالا گرفت و به‌ویژه در نبردِ تانگارا، آتن شکستِ سنگینی خورد (Thucydides: I/109) باعث می‌شود که باز بیان‌دیشیم که آیا واقعا پول‌های اردشیر در یونان «بیهوده» خرج شده بود؟ به‌ویژه این بخش از گزارش‌های یونانی جالب است که سربازان تسالی که در جریان جنگِ بزرگِ زمانِ خشایارشا هم‌پیمانِ هخامنشیان بود و بعداً مجبور به ورود به اتحادیهٔ دلوس شد درست در میانهٔ جنگ از اردوی آتنی‌ها خارج شدند و با خیانت به آن، به صفِ اسپارت پیوستند (Diodorus: XI/80; Thucydides: I/108).

آیا این رخدادها نشان از یک برنامه‌ریزی پشت پردهٔ گسترده بر ضدِ آتن احتمالاً با پشتیبانی شاه بزرگ نیست؟ توجه کنیم که دقیقاً هم‌زمان با حضور نظامی و شکستِ آتن در مصر، شاهد انتقالِ ذخایرِ اتحادیه، از جزیرهٔ دلوس به شهرِ آتن به بهانهٔ دفعِ خطرِ بربرها هستیم (Plutarch, *Pericles*: 12/1-2). اگر ناوگانِ هخامنشی در آن «دورهٔ طلاییِ آتن» کاملاً ضربه خورده و محدود عمل می‌کرد و این ناوگانِ آتنی بودند که با فراغِ بال در قبرس و پامفولیا یعنی ۷۰۰ کیلومتری شرقِ دلوس، به عملیات‌هایی موفق دست می‌زد، پریکلس فرمانروای مطلق آتن پس از کیمون چطور می‌توانست این بهانه را

بیاورد که دلوس در ۱۰۰ کیلومتری آتیکا، در معرض خطر هخامنشیان قرار دارد؟ تنها در صورتی خطر پارسیان دلوس را تهدید می‌کرد که هخامنشیان در آب‌های ایونیه پایگاه می‌داشتند و قادر به رفت و آمد می‌بودند.

۶. سالامیس قبرس و ماراتن؛ معیارهایی دوگانه

سه یا چهار سال پس از فاجعه آتنی مصر، کیمون در یاسالار آتنی محبوب تاریخ‌نگاران کلاسیک، دوباره به سوی قبرس بادیان برافراشت. از ۲۰۰ کشتی اتحادیه دلوس، ۶۰ کشتی با تغییر مسیر به سوی مصر رفتند تا از یک شورش محلی کوچکتر به رهبری آمورتایوس (Amyrtaios) در سرزمینی باتلاقی پشتیبانی کنند. به گزارش توسیدید، ۱۴۰ کشتی باقی‌مانده به محاصره کیتیون (Kition) در قبرس پرداختند. ولی به دلیل مرگ کیمون و کمبود آذوقه، دست از محاصره کشیدند (Thucydides: I/112).

به روایت پلوتارک، «به گفته برخی، کیمون در اثر جراحت در نبرد با بربرها کشته شد» (Plutarch, Cimon: 19). اما روا نبود که قهرمان حماسی یونانیان به این شکل ناخوش‌آیند در عملیاتی شکست‌خورده از صحنه روزگار خداحافظی کند. به‌ویژه که بی‌درنگ پس از این رخداد مهم، دولت آتن به شوش سفیر فرستاد و تعهد سپرد که دیگر در امور سرزمین‌های شاه چون مصر و قبرس دخالت نکند (Diodorus: XII/4). پس در روایتی مغایر از توسیدید می‌خوانیم که در دو نبرد در سالامیس قبرس، نیروهای آتنی بر نیروهای هخامنشی (فینیقی، قبرسی، کیلیکی) پیروز شدند و به آتن بازگشتند. پلوتارک چیزی از پیروزی‌های چشم‌گیر ناوگان آتن در قبرس نشنیده و می‌گوید خبر کشته‌شدن این سردار نامور یونانی را پنهان داشتند و با دستوراتی که پیش از مرگ صادر کرد (یعنی بازگشت به آتن)، تا ۳۰ روز تحت فرماندهی یک مُرده، نظم خود را حفظ کردند و به سلامت به آتن برگشتند (Plutarch, Cimon: 19). دیودور هم که هواخواه‌ترین تاریخ‌نگاران آتنی است به‌کل، ماجرا را با یک گاه‌نگاری نادرست^۹ گزارش کرده که بنابراین پیروزی‌های کیمون باعث شد شاه بزرگ شتاب‌زده به صلح روی آورد و سپس آتنی‌ها درحالی‌که سردارشان از بیماری در آنجا درگذشت، با افتخار و شکوه! قبرس را تخلیه کردند (Diodorus: XII/4). توسیدید بدون گزارشی درباره جزئیات سفر آن شصت کشتی اعزام شده به مصر، به این اکتفا می‌کند که «آنها هم به آتن برگشتند» (Thucydides: I/112). در اینجا بازگشتن بی‌نتیجه به معنای پیروزی قلمداد می‌شود. حال آن‌که با همان معیاری که در نبرد ماراتن، طرف یونانی پیروز و طرف هخامنشی

شکست خورده بود، لشکرکشی بی‌فرجام و بی‌نتیجه کیمون به قبرس و مصر که به مرگ او و بازگشت بی‌دست‌آورد ناوگان آتن انجامید، نیز باید «پیروزی شاه بزرگ» و «شکست اتحادیه دلوس» انگاشته شود.^{۱۰}

دیودور می‌نویسد که کیمون می‌دانست با گرفتن پادگان بزرگ و مملو از تجهیزات پارسی در سالامیس قبرس، کل جزیره را در اختیار خواهد گرفت و جنگ را مغلوبه خواهد کرد (Diodorus: XII/4). اگر قول توسیدید و دیودور را باور کنیم که نیروهای کیمون در سالامیس قبرس دو پیروزی خیره‌کننده بدست آوردند، باید پرسیم که چرا به قول پلوتارک (Plutarch, *Cimon*: 19) بعد از اوریمدون دیگر هرگز یک بزرگمرد آتنی یافت نشد تا ضربه‌ای به «بربرها» بزند و به‌جایش دو کشور در شرایط صلح (رسمی یا دوفاکتو) قرار گرفتند و قبرس به پارس واگذار شد؟ ظاهراً نیروهای آتنی در سالامیس قبرس شکست خورده یا مانند نبرد آرتمیزیوم در زمان خشایارشا (۴۸۰ پ.م) میدان را ترک کرده‌اند. ماجرای سپاه یونانی کورس کوچک پس از نبرد کوناکسا (۴۰۱ پ.م) که طی آن بخشی از نیروهای اسپارتی پس از شکست در میدان جنگ، به صرف اینکه توانستند زنده به یونان برگردند روایتی حماسی بر ساختند (Xenophon, 1918: I/1921: II) نشان می‌دهد که سالامیس قبرس هم می‌تواند بر همان سیاق باشد.^{۱۱}

۷. صلح کالیاس یا صلح اردشیر یکم؟

پس از عملیات کاملاً ناموفق اتحادیه دلوس در سالامیس قبرس آتن درگیر جنگ با اسپارت شد (Thucydides: I/ 112-113). ابتدا جنگ موسوم به «مقدس» بر سر جزیره دلفی و سپس جنگ با بُئوتیا (Boeotia) روی داد، که به ادامه سیطره آتن بر دلفی ولی خروج نیروهای آن از بُئوتیا و استقلال این همسایه شمالی آتن منجر گردید. آتن در چنین شرایطی ضعیفی نه چنانکه برخی وانمود کرده‌اند در شرایط برتر^{۱۲} برادرزن کیمون در گذشته یعنی کالیاس را به سفارت به سوی شوش رهسپار کرد.

بر اساس دیودور (Diodorus: XII/ 4)، بر پایه این صلح، شاه بزرگ خودمختاری شهرهای یونانی آسیا (نه واگذاری آن به آتن) را پذیرفت و عهد کرد که نیروهای زمینی شهرهای آن به اندازه ۳ روز پیاده یا یک‌روز سواره از دریای اژه فاصله بگیرند و هیچ کشتی جنگی هخامنشی از فاسلیس (Phaselis) در لوکیه (Lycia)، و صخره‌های کوانه در بوسفور گذر نکند. در عوض آتنی‌ها به سرزمین‌های شاه نیرو اعزام نخواهند کرد.

از سده نوزدهم مناقشه بر سر فقدان کامل و یا اشاره تلویحی و غیرمستقیم توسیدید (Thucydides: VIII/56.4. VIII/58.2) به صلح کالیاس ۴۴۹ آغاز شد و در طول سده بیستم ادامه یافت (برای بررسی کامل دیدگاه بنگرید به Goldstein, 1974: 155-164). با کنار گذاشتن توسیدید جدل بر سر منابع سده چهارمی که موجودیت این صلح را پذیرفته‌اند یعنی دموستنس (Demosthenes: 237) و ایسوکرات (Isocrates: 80) و روایت بسیار متاخر دیودور، بی‌سرانجام می‌نماید. به قول متینگ «پژوهشگران نه توانایی دست برداشتن از موضوع صلح کالیاس را دارند و نه توانسته‌اند به طرز رضایت‌بخشی مسأله را حل کنند» (Mattingly, 1965: 271).

به نظر می‌رسید ویدگری در دهه ۱۹۴۰ با توجه به خراج شهرهای یونانی‌نشین، صلح کالیاس و دست‌بالا تر هخامنشیان برای مالیات‌گیری از ایونیه را اثبات کرده باشد (Wade-Grey, 1958: 121-56; also see Meritt, Wade-Gery and McGregor, 1949: 275). اما مخالفت‌ها بلافاصله آغاز شد (see Cary, 1945) و در دهه‌های بعد ادامه یافت (Stockton, 1959). عمده استدلال مخالفان تاریخی بودن صلح کالیاس به غیبت آن در کتاب معتبر توسیدید برمی‌گردد. درست است که اندکی پیش از توسیدید، هرودت به سفارت کالیاس در شوش بی‌درنگ پس از تخت‌نشینی اردشیر یکم (۴۶۵ پ.م) اشاره می‌کند (Herodotus, III/95)، ولی به نظر مخالفان، این روایت پیوندی به صلح مورد نظر ندارد و اگر منابع سده چهارمی و سپسین سخن از چنین پیمانی به میان می‌آورند، منابع دیگری چون تئوپمپوس (Theopompus) و کالیستنس (Callisthenes) در همان زمان آن را افسانه و جعل می‌خوانند.^{۱۳} به نظر مخالفان موجودیت صلح این دو روایت آتنی و اسپارتی کاملاً مستقل از یکدیگرند (Ibid: 63). موریسون اگرچه نمی‌تواند با قطعیت صلح کالیاس را افسانه بداند، محتوای آن را برآمده از سنگ‌نبشته‌ای می‌داند که در نیمه سده چهارم در آتن حکاکی شده بود (Murison, 1971: 12-31). پیشنهادی که توسط دیگران با این توجیه که اشارات ایسوکرات به محتوای پیمان کالیاس دستکم به ۳۸۰ پ.م برمی‌گردد، رد شد (Thompson, 1981: 164-177; Meiggs, 1972: 598). ادی نیز نشان داد که تکیه منکران پیمان صلح به درگیری‌های پراکنده میان هخامنشیان و آتن در سالهای پس از صلح یادشده، خام و بی‌فایده است چون قرار نیست هر پیمان صلحی بی‌کم و کاست و تا مدت بسیار طولانی اجرا شود. هم‌چنان که پیمان‌های صلح آتن و اسپارت نیز همواره نقض می‌شد (Eddy, 1970: 14). به هر صورت وجود یا عدم

وجود پیمان صلح در سال ۴۴۹ پ.م موضوع این مقاله نیست.^{۱۴} بلکه تمرکز ما بر حضور و نفوذ هخامنشیان در آب و خاک جهان یونانی در سالهای پس از نبرد موکاله (۴۷۹ پ.م) است.

باید بررسی کرد که اگر محتوای پیمان کالیاس چنان که کسانی چون بادیان (Badian, 1987: 679) می‌گویند یک‌طرفه به سود آتن بوده چرا کالیاس پس از بازگشت به آتن با اتهام گرفتن رشوه مواجه می‌شود؟ (Demosthenes, 1926: 75-273) پرلمن نشان داد که تلاش‌ها برای بی‌ربط نمایاندن این ماجرا به سفارت کالیاس در پارس نافرجام خواهد بود (Perlman, 1976: 230). ضمن این که اشتیاق کالیستنس آتن‌دوست برای انکار موجودیت آن عجیب جلوه می‌کند (برای نقد روایت کالیستن بنگرید به - Bosworth, 1990: 1).

به نظر می‌رسد این قرارداد چه رسماً امضا شده باشد و چه به شکل دوفاکتو بعد از سالامیس قبرس و مرگ کیمون استوار گشته باشد شایسته آتن و آتن‌دوستان نبود. زیرا چندان غرور انگیز به نظر نمی‌رسید که پس از دقیقاً نیم‌قرن مبارزه بر سر استقلال ایونیه (۴۹۹-۴۴۹ پ.م) آتن تن به صلحی بدهد که دستاوردهای بزرگی برای طرف مقابل به همراه داشته باشد. یونان ۳۰ سال برای همه مناطق یونانی‌نشین در آسیای صغیر و همچنین برای قبرس و مصر جنگیده بود و صلح کالیاس به سال ۴۴۹ پ.م چیزی نبود جز دست برداشتن از این توسعه‌طلبی و این یعنی شکست آتن. از این رو باید با بریان موافقت کنیم که این صلح، اگر وجود داشته، بیشتر صلح شاه (اردشیر یکم) بوده تا صلح کالیاس (Briant, 2002: 582). پس ظاهراً سه راهبرد در دستور کار تاریخ‌نگاران آتنی قرار گرفت. یکی از سوی توسیدید که از اشاره به آن طفره رفت. دوم تئوپمپوس و کالیستنس که صراحتاً انکارش کردند و سوم در سنگ‌نبشته‌ای محتوای آن کاملاً به سود آتن دستکاری شد (برن، ۱۳۸۷: ۴۰۱). این روایت‌ها در سده چهارم پ.م با یکدیگر برخورد کردند. تئوپمپوس خیوسی به درستی متذکر شد که این سنگ‌نبشته با الفبای ایونی (Ionic) نوشته شده، در حالی که این خط به سال ۴۰۲/۴۰۳ پ.م جای خط آتیکی (Attic) را گرفته است. پس سنگ‌نبشته نمی‌تواند به زمان مورد نظر (۴۴۹ پ.م) برگردد و مدت‌ها بعد جعل شده است (Stockton, 1959: 62). ادی با هوشمندی حدس می‌زند که با ورود رسمی شاه بزرگ به میدان جنگ پلوپونزی در مرحله دوم در سال ۴۱۲ پ.م آتنی‌های خشمگین رونوشت سنگی پیمان را نابود کردند و بعدها پس از پایان جنگ تصمیم گرفتند که آن را بازسازی کنند.^{۱۵}

پلوتارک در مورد دوران پس از کیمون می‌نویسد:

«پس از کیمون یک نفر آتنی نبود که آسیبی قابل توجه به بربرها بزند و رهبران مردمی و جنگ‌سالاران یونانی به جای جنگ بر ضد دشمن مشترک به یکدیگر پرداخته یونان را ویران کردند. آنان به پارسیان فرصت دادند تا نفس تازه کرده و زیان‌های خود را جبران کنند. بله، درست است که آگه‌سیلائوس (Agesilaus) نیروهای یونان را در آسیا به حرکت درآورد، ولی این مربوط به خیلی بعد است و ضمن اینکه چند نمایش مختصر جنگی بر ضد قوای شاه در شهرهای کرانه‌ای (دریایی) انجام شد ولی خیلی زود از میان رفت و پیش از آنکه کاری انجام دهد، به دلیل اختلاف و نزاع مردمی به میهن‌اش فراخوانده شد. پس مجبور شد تا افسران پارسی را آزاد بگذارد تا هر خراجی که دلشان بخواهد بر شهرهای یونانی هم‌پیمان لاکه‌دمونی‌ها (Lacedaemonians) در آسیا تحمیل کنند. درحالی که در دوره کیمون، حتی یک اسب‌سوار یا نامه‌رسان پارسی هم نمی‌توانست از فاصله ۴۰۰ ایستاد (۱۰ کیلومتر) به دریا (اژه) نزدیک‌تر شود» (Plutarch, Cimon: 19).

از نظر معلم پان‌هلن یونانی، مرگ کیمون، برابر بوده با چیرگی هخامنشیان بر ایونیه و اشاره او به تلاش ناموفق آگه‌سیلائوس (۳۹۴ پ.م) برای آزادی خاک ایونیه هم بسیار دقیق است. بنابراین با اینکه پلوتارک اصلاً به صلح موسوم به کالیاس باور ندارد، اما اعتراف دارد که قدرت‌نمایی‌های امپراتوری آتن که در محتوای جعلی صلح کالیاس آمده به پیش از مرگ کیمون برمی‌گردد.

البته پس گرفتن ایونیه از سوی هخامنشیان یک‌باره در پی صلح مشکوک و مبهم کالیاس رخ نداد. بلکه به مرور آتن چشمان خود را گشوده و «وضعیت موجود» (Status *quo*) را رسماً یا عملاً پذیرفت که بر پایه آن خشکی‌های آسیای صغیر (شامل غرب آن) به همراه مصر و قبرس زیر نفوذ هخامنشیان تثبیت شدند و دولت شهرهای هم‌پیمان آتن در کرانه دریاها نیز خودمختاری یافتند. از این‌روست که با آغاز جنگ پلوپونزی (۱۸ سال پس از صلح کالیاس)، آتن ترتیبی داد که این دولت شهرها باروهای بلند خویش را فرو بریزند (Thucydides: VIII/31-35-41-50-62) تا خودمختاری آنان از میان رفته و به زیر نفوذ آتن بروند (Cawkwell, 1997: 122). این معنایی نمی‌دهد جز اینکه اتحادیه دلوس در غرب آسیای صغیر و ایونیه قدرت فراگیری نداشت و پیمان صلح کالیاس چه مکتوب باشد چه دوفاکتو، واقعیتی تلخ برای آتن بود که تاریخنگاری آتن تا مدت‌ها نتوانست با آن تعیین تکلیف کند.

۸. نتیجه

بر اساس این پژوهش به نظر می‌رسد هخامنشیان پس از شکست در نبرد موکاله و سیستوس تا صلح کالیاس (۴۷۹-۴۴۹ پ.م) به طور کلی حضور و نفوذ خود بر ایونیه و آبهای پیرامون آن را از دست نداده بودند. بلکه تعبیر کهن داریوش بزرگ در سطرهای ۴۰-۴۵ سنگ‌نبشته DNa که «نیزه مرد پارسی تا دوردست‌ها رفته و مرد پارسی بس دور از پارس جنگیده است» همچنان درست و تازه می‌نمود. اگرچه جبهه اصلی جنگ در دوره خشایارشا از یونان اروپایی به یونان آسیایی (ایونیه) رسید و وضع تهاجمی هخامنشیان به تدافعی و جنبه تدافعی طرف یونانی به تهاجمی تبدیل شد، نمی‌توان به استناد برخی گزارش‌های یک‌طرفه یونانی، بخش آسیایی جهان یونانی را کاملاً تجزیه‌شده از دولت پارسی دانست. چراکه سرنخ‌های فراوان دیگری در همان آثار کلاسیک یونانی وجود دارد که نشان از نفوذ کم و بیش هخامنشیان در غرب آسیای صغیر و ایونیه می‌دهد. در ادامه با شکست طرح‌های توسعه‌طلبانه اتحادیه دلوس (یا به تعبیر دیگر: امپراتوری آتن) در مصر و قبرس، هخامنشیان در نیمه دوم فرمانروایی درازمدت اردشیر یکم دوباره فرصت و اعتماد به نفس لازم را برای نفوذ در یونان آسیایی و جدا کردن آن از اروپا که همان آرمان کهن هخامنشیان به بیان هرودت نیز بود به دست آوردند. در نتیجه صلح کالیاس، چه پیمانی مکتوب باشد و چه توافقی شفاهی میان اردشیر یکم و پریکلس، پیمانی یک‌طرفه به زبان شاهنشاهی نبود، بلکه یک عقب‌نشینی برای آتن به شمار می‌رفت که سه‌دهه در جهت فتح غرب آسیای صغیر، قبرس و مصر گام برداشته بود. از همین رو نویسندگان یونانی سه راهبرد متعارض نادیده‌گرفتن (توسیدید)، انکار کردن (تئوپمپوس و کالیستنس) و تحریف کردن مفاد پیمان (ایسوکرات و دموستنس) را در دستور قرار دادند.

پی‌نوشت‌ها

1. see Sancisi-Weerdenburg, 1987: 31-117
 2. *Yaunā tyaiy uskahyā*. D B II5 Na 28; D Sm 8; D Saa 18 f. I (Vallat, 1971: 58); A P 23. Ionians on the dry land: D Pe 13.
 3. *Yaunā tya drayahiy dārayatīy or tyaiy drayahyā*. XPh. 23. Elamite version in Cameron, 1954-9: 470f; DPe. 14; DSe. 27.
 4. *Yaunā tyaiy paradraya (dārayatīy) or dahyāva tya paradraya*. DSe. 28; XPh. 24; DPe. 14.
۵. بدیع به خوبی توجه کرده است که همین تاسوس پیشتر فرمانروایی پارسیان را به سادگی پذیرفته بود بدیع، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۳.
۶. هرچند نمی‌توانیم مطمئن باشیم که این اثر پس از سال ۴۷۹ پ.م نوشته شده یا پیش از آن، ولی یک پارچ جالب که از آرامگاه موسولوس در هالیکارناس یافت شده، امضای خشایارشا به چهار زبان پارسی، ایلامی، اکدی و

هیروگلیف مصری را بر خود دارد. اگر این پارچ که اکنون در موزه لندن نگهداری می‌شود (British Museum Number: 132114)، پیشکشی خشایارشا به آرتامیس، ملکه کاریا و دریاسالار خشایارشا در جنگ یونان باشد که در خاندان آنان باقی مانده تا بعداً به آرامگاه موسولوس و همسرش آرتامیس اهدا شود، آنگاه شاید بتوانیم حدس بزنیم که ایونیه هرگز به طول کامل از دست هخامنشیان خارج نشده بود. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: <https://www.livius.org/sources/content/achaemenid-royal-inscriptions/a-jar-with-the-name-of-king-xerxes> ۷. او احتمالاً نسبتی با پسامتیک فرعون پیشین مصر ندارد، چون آنان لیبیایی نبودند و هیچ گزارشگری هم از یکی بودن اینها خبر نداده است بنگرید به بدیع، ۱۳۸۸: ۱۸۴-۱۸۹.

8. The Athenian Disaster in Egypt

۹. دیودور نبرد اوریمدون و صلح احتمالی دو طرف پس از آن را با صلح کالیاس پس از ماجرای قبرس اشتباه گرفته است. همچنین به اشتباه مرگ کیمون و خروج نیروهای آتنی از قبرس را پس از صلح دانسته است بنگرید به: Badian, 1987: 1-39.

۱۰. کاکول به درستی به چنین مسیری رفته است (See Cawkwell, 2006).

۱۱. الگوی ادبی روایت‌های یونانی در مورد سپاه یونانی کورس کوچک افراطی‌تر از هرودت است. مثلاً دیودور نقل می‌کند که سپاه ۱۰ هزار نفره یونانی در نبرد با پارسیان در کوناکسا درحالی تلفات و ضربات مهیبی به دشمن زد که خود حتی یک کشته هم نداد! (Diodorus: XIV/ 23-31).

۱۲. بادیان، مانند دیودور صلح کالیاس را پس از «پیروزی شکوهمند» آتن در قبرس می‌داند (Badian, 1987: 679).

۱۳. برای بررسی مناقشات بر سر تفسیرهای برآمده از تئوپومپوس بنگرید به Stockton, 1959: 61-64.

۱۴. برای نظر موافق وجود قرارداد بنگرید به Finely, 1983: 77-260 و برای نظر مخالف وجود آن بنگرید به: Sealey, 281; Meister, 1982: 124-30.

Holland, 2006: 366 برای دیدن ترکیبی از نظرات موافق و مخالف بنگرید به:

۱۵. ادی به موارد دیگری هم اشاره می‌کنند که آتنی‌ها به بازسازی سنگ‌نبشته‌های یادبودی که از میان رفته بود، پرداخته بودند (Eddy, 1970: 13).

منابع

اومستد، آلبرت، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
بدیع، امیرمهدی، یونانیان و بربرها: روی دیگر تاریخ: صلح شاه: کتاب دوم: پیروزی‌های دیپلماتیک شوش پس از جنگ‌های مادی، ترجمه قاسم صنعوی، تهران، توس، ۱۳۸۸.
برن، آ. آر، «ایران و یونانیان»، در تاریخ ایران کمبریج، بخش اول، جلد دوم، ترجمه تیمور قادری، تهران، مهتاب، ۱۳۸۷.

هیگنت، چارلز، لشکرکشی خشایارشا به یونان، ترجمه خشایار بهاری، تهران، کارنگ، ۱۳۷۸.

Aeschylus, *Aeschylus*, with an English translation by Herbert Weir Smyth, Ph. D. in two volumes, 2, Agamemnon, Herbert Weir Smyth, Ph. D. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1926.

Badian, E, *From Plataea to Potidaea: Studies in the History and Historiography of the Pentecontaetia*, Baltimore: Johns Hopkins, 1993.

_____, "The Peace of Callias", *The Journal of Hellenic Studies* 50, 1-39, 1987.

Balcer, JackMartin, "The Persian Wars against Greece: A Reassessment", *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, 127-143, 1989.

- Bosworth, A. B., "Plutarch, Callisthenes and the Peace of Callias," *The Journal of Hellenic Studies*, Vol. 110, 1900.
- Briant, Pierre, *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, Eisenbrauns; 1st English Edition, 2002.
- Cameron, George G. "The "Daiva" Inscription of Xerxes in Elamite", *Die Welt des Orients* 2, 470–476, 1954–1959.
- Cary, M., "The Peace of Callias", *The Classical Quarterly*, Vol. 39, No. 3/4 (Jul. - Oct.), 1945.
- Cawkwell, George, "The Peace between Athens and Persia", *Phoenix*, Vol. 51, No. 2, (Summer), 1997.
- _____, *The Greek Wars: The Failure of Persia*, Oxford University Press, 2006.
- Dandamayev, M. A., *A Political History of the Achaemenid Empire*, Brill, 1989.
- Demosthenes, *Demosthenes* with an English translation by C. A. Vince, M. A. and J. H. Vince, M.A. Cambridge, MA: Harvard University Press; London: William Heinemann Ltd, 1926.
- Dignas, Beate and R. R. Smith, *Historical and Religious Memory in the Ancient World*, OUP Oxford, 2012.
- Diodorus the Sicilian, *Historical Library in Fifteen Books*, Translated by G. Booth, ESQ. Ann Arbor: MI; Oxford, 1814.
- Eddy, Samuel K. "On the Peace of Callias", *Classical Philology*, Vol. 65, No. 1 (Jan.), 1970.
- Finley, M.I. *Politics in the Ancient World*, Cambridge University Press, 1983.
- Goldstein, Michael S., "Athenian-Persian Peace Treaties: Thuc. 8.56.4 and 8.58.2." *California Studies in Classical Antiquity*, Vol. 7, 1974.
- Herodotus, *Herodotus* with an English translation by A. D. Godley, Cambridge, Harvard University Press, 1980.
- Holland, Tom, *Persian Fire: The First World Empire and the Battle for the West*, London: Abacus, 2006.
- Isocrates, *Isocrates* with an English Translation in three volumes, by George Norlin, Ph.D., LL.D. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd, 1980.
- Mattingly, Harold B. "The Peace of Kallias", *Historia* 14, 1965.
- Meiggs, Russell, *Athenian Empire*, Oxford, 1972.
- Meister, K., "Die Ungeschichtlichkeit des Kalliasfriedens und deren historische Folgen", *Palingenesia* 18, Wiesbaden, 1982.
- Meritt, Benjamin Dean, Henry Theodore Wade-Gery and Malcolm F. McGregor *The Athenian Tribute Lists*, Volume 2, pp. 125; 16 plates of photographs. Princeton, N. J.: American School of Classical Studies at Athens, 1949.
- Murison, C. L., "The Peace of Callias: Its Historical Context" *Phoenix*, Vol. 25, No. 1 (Spring), 1971.
- Olmstead, A. T., "A Persian Letter in Thucydides", *The American Journal of Semitic Languages and Literatures*, Vol. 49, No. 2, 1933.
- Pausanias, *Pausanias Description of Greece* with an English Translation by W.H.S. Jones, Litt.D., and H.A. Ormerod, M.A., in 4 Volumes, Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd, 1918.
- Perlman, S., "On Bribing Athenian Ambassadors", *Greek, Roman and Byzantine Studies*, Vol. 17, No 3, 1976.

- Plutarch, *Plutarch's Lives*, with an English Translation by. Bernadotte Perrin, Cambridge, MA. Harvard University Press, London, William Heinemann Ltd, 1917.
- Robinson, Eric, *Classical Antiquity*; Berkeley, Calif, Vol. 18, Iss. 1, (Apr 1), 1999.
- Salmon, Pierre, *La politique Égyptienne d'Athenes*, Académie royale de Belgique, Classe des Lettres et des Sciences morales et politiques, Mémoires, collection in-8°. Tome LVII, fascicule 6. Bruxelles: Palais des Achaménies, 1965.
- Sancisi-Weerdenburg, Heleen, "The Fifth Oriental Monarchy and Hellenocentrism," in Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt, eds., *Achaemenid History II*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, 1987.
- Schmitt, Rudiger, *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Reichert Verlag Wiesbaden, 2009.
- Sealey, Raphael, *A History of the Greek City States, ca. 700-338 B.C.* University of California Press, 1976.
- Sekunda, Nike, *Marathon, 490 BC: The First Persian Invasion of Greece*, Osprey Publishing, 2002.
- Stockton, David, "The Peace of Callias", *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, Bd. 8, H. 1 (Jan.), 1959.
- Thompson, Wesley E., "The Peace of Callias in the Fourth Century", *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, Bd. 30, H. 2 (2nd Qtr.), 1981.
- Thucydides, *History of the Peloponnesian War*, Translated by Rex Warner with an Introduction and Notes by M. I. Finley, (London: Penguin Books Ltd.), 1972.
- Vallat, François, "Deux nouvelles chartes de fondation d'un palais de Darius 1er à Suse", *Syria. Archéologie, Art et histoire*, No. 48-1-2, 53-59, 1971.
- Vlassopoulos, Kostas, *Greeks and Barbarians*, Cambridge University Press, 2013.
- Wade-Grey, Henry Theodore, "The Peace of Kallias," in *Athenian Studies Presented to W. S. Ferguson*, Harvard Studies in Classical Philology, Supp. Vol. I, 1940. Repr. in id., *Essays in Greek History*, Oxford, 1958.
- Westlake, H. D., "Thucydides and the Athenian Disaster in Egypt", *Classical Philology*, Vol. 45, No. 4, 1950.
- Xenophon, *Xenophon in Seven Volumes*, 1 and 2. Carleton L. Brownson. Harvard University Press, Cambridge, MA; William Heinemann, Ltd., London. vol. 1:1918; vol. 2, 1921.